

کتاب
پاکستان

صادق عاشورپور

کین اب، سہرا ب، خون پیش سیاوش



کین سہراب، خون سیاووش

مجموعہ نمائش نامہ

صادق عاشورپور

کتاب نیستان

فهرست

۷	کین سهراب، خون سیاوش
۴۳	شهریار کشته پسر
۱۵۲	اژدها
۲۳۸	منصوره

آدم‌ها:
کی کاووس
توس
گیو
گودرز
رستم
سودابه
پرستندگان (کنیزها)
پیک.

نگاه

(کاخ کی کاووس، تخت شاهی واژگون، کی کاووس، توس، گیو و گودرز با لباس‌هایی کبود رنگ در صحنه، دهگی سینه چاک زده و بر آویزها، حمایل‌ها) از کمر گشوده و به وسط صحنه روی هم انداخته، رعد می‌غرد، برق می‌جهد، آوای تنبورها و نواپیدن برسیم خروش خوانان (نوحه گران) در زمینه. بازیگران مشت‌ها را گره کرده و سسوگوارانه بر فرق خود می‌کوبند.)

بازیگران:

سیاوخش... سیاوخش... سیاوش و خش...

دو پرسننده (کنیز) هر یک، کلاه‌ای (ظرفی) پر از کافور به بغل چسبانیده می‌چرخند و به فضای صحنه کافور می‌افشانند از این کار آنان غباری سفید پر شده در فضای صحنه در این بزنگاه رستم وارد می‌شود او نیز لباسی به رنگ کبود پوشیده به محض ورود، سینه لباس چاک کرده و بر آویز از کمر گشوده از خود دور می‌کند و ناگهانی به زانو افتاده مشت کوبان بر فرق و گریبان می‌نوازد.

رستم:

سیاوخش... سیاوخش... سیاوخش...

دیگر افراد حاضر در صحنه از ورود و حضور ناگهانی رستم یکه می‌خورند و یک صدا:

رستم...

بازیگران:

(بی توجه و گریبان) فسوسا، فسوسا، فسوسا، فسوسا... (دست به آسمان می‌برد) مگر بس نی بود داغ سهراب مرا...؟، به سوگ جوانم سیاوخش نشستن چه بود؟، (مشت کوبان بر سر) سیاوخش، سیاوخش، سیاوخش...

رستم:

بی‌آگهی آمدی رستم...

کی کاووس:

به دیدنم چشم نی نداشتی؟،

رستم:

به آمدن دل بسته داشتم.

کی کاووس:

تا شکستم را به تماشا بنشینی دگر بار؟،

رستم:

شکسته چون تواند شکستن کس به تماشا نشیند؟،

کی کاووس:

بهره زندگی از کف داده شکند.

رستم:

سیاوخش...؟،

کی کاووس:

- بهره زندگی من بود. رستم:
- چه جای این سخنان که چرخ ایدون روا داشته بود. توس:
- بکشد و به سوگ نشیند؟ رستم:
- بکشند و به سوگ مان نشانند. کی کاووس:
- خون سیاوخش از دستان تو چکان است. رستم:
- بی جا سختی است شود این که تورانیان سیاوخش کشند؛ کی کاووس:
- خون چکان از دستان من باشد؟ رستم:
- تورانیان را کجا جگر بود سیاوخش کشند، اگر کی از درگاه به خواری اش نمی راند؟ رستم:
- هرگز، دستوری به پیگیری نبرد بود. کی کاووس:
- نبرد به انجام بود. رستم:
- و دشمن در پی نیرنگ. کی کاووس:
- پیمان به آشتی هشته بود. رستم:
- در پی فریفتاری بود و نیرنگ. کی کاووس:
- نی افراسیاب، که کی بود. رستم:
- رستم، به پیدایی سخن گوی. کی کاووس:
- پیدا گویم. رستم:
- چون پیدا گویی که ندانم چه داری به سر؟ کی کاووس:
- دانی و خویش به نادانی زنی. رستم:
- ایدون ز چه کنم؟ کی کاووس:
- خود به دور داری ز آنچه پیمان کرده ام. رستم:
- پیمان تو ایچ ندانم... کی کاووس:
- کشتنت... رستم:
- هان...؟ کی کاووس:
- توس و گیو و گودرز: کشتن کی...؟ رستم:
- به ستاندن کین سهراب و خون سیاوخش...،
- (رستم نعره زنان دست به قبضه شمشیر می برود دو کنیز جیغ کشان، کلانه ها از دست شان رها شده و سفیدی گرد کافور صحنه را می پوشانند، رعد می غرد و برق می جهند، رستم می ماند کی کاووس کف به کف می گوید.)

- پرستندگان بیرون شوند.
(دو کنیز ظرف‌های خالی را برداشته و بیرون می‌روند.)
به راستی به پی کشتن من آمدی؟
بی‌درنگ و دو دلی.
دانی چه خواهی کردن؟
دانم...
توس و گیو و گودرز: همگان به سوگ سیاوخش اندرند، به سوگ کی
هم نشستن روا نی بود.
رستم: ننگ شکستن پیمان به دوش کشیدن نی توانم.
توس: ننگ شکستن پیمان نی توانی؟، ننگ کشتن کی به دوش
توانی کشید؟
رستم: آنکو سزاوار مرگ بود، بر کشتنش چه ننگ است؟
توس: بیندیش پیل‌تن...
رستم: اندیشیده‌ام، به دو بار رهانیدنش از مرگ.
کی کاووس: (می‌شنود) دوبار از مرگم رهانیدی تا روزی خود روزبانی‌ام به
گردن‌گیری و خونم ریزی.
رستم: خود کرده را چه چاره؟
کی کاووس: نی کس دیده، نی شنیده.
رستم: چه...؟
کی کاووس: پوری کشته شود، کین از پدر خواهند.
رستم: های، هوی...، بد بدسرشت.
کی کاووس: سیاوخش از پشت من و خون من بود.
توس و گیو و گودرز: گواهییم به راستی آن‌چه می‌گویی پیل‌تن.
رستم: و ایدر رنجم به هدر از کینه تو.
کی کاووس: کینه؟
رستم: ز پیمان آستی روی برتافتی.
کی کاووس: گفتم کوچک‌اند و نی شایسته پیمان.
رستم: دگر بار دستوری به تک دادی.
کی کاووس: به این پندار که کوتاه شود دست تورانیان از ایران شهر، به

- یک بار،
به خیره سیاوخش ایچ انگاشتی.
دستوری من به ایچ انگاشته بوده بود.
تا پیمان شکن در جهان نام نگیرد.
نابخردانه سخنی است.
خردمندا! چونش باز نگرداندی؟،
چشم داشتیم باز گردد.
بریده سرش در تشتی زرین به ارمغان.
(غریو برمی آورد) پدرم، رستم...
(به زانو افتاده و می گزید، سپس سر بلند کرده و سینه گشاده فریاد می زند.)
بشکاف... این سینه من.
(می خروشد) درنگ روا ندارم.
شوم است پیل تن، شوم است، خون کی ریختن شوم است.
بودنش به تخت گاه شوم تر...
(رستم، ناگهان شمشیر را به طرف سینه کی کاووس حواله می رود. اما جیغ ناگهانی سودابه شمشیر را در هوا نگه داشته و دیگران را در جا میخ کوب می کند سودابه چونان دیوانگان وارد می شود.)
ای چشمان نفرینی، به یاری تان امید داشتم بیش از این، بر شما چه رفت که ناگه تبه گشته و از نکو دیدن باز مانده اید؟،
کی بانو سوتا پاک...
پور زال...
رستم...
هئه، رستم... در شگفتم، چشمان تبه شده من دیدن پور زال چون توانند؟
به سوی چشمان خویش دو دل مباش، چشمان تو آن دیدند که چشم دیگران دید.
- رستم:
کی کاووس:
رستم:
کی کاووس:
رستم:
کی کاووس:
رستم:
کی کاووس:
رستم:
کی کاووس:
توس و گیوگودرز:
رستم:
سودابه:
رستم:
سودابه:
رستم:
سودابه:
کی کاووس:

- سودابه: رستم آهنگ جان کی اوسه به کرد؟،
کی کاووس: ایدون.
- سودابه: ای چشمان، روا بود کوری تان، تا دیدن آنچ دیدید. چه کسی
را به باور خواهد گنجید زبونی کی اوسه گلین، پور اپیو و
چیرگی پور زال رستم؟،
رستم: کی اوسه زبون خویشتن خویش است.
- سودابه: وای، وای، چه بد فرجامی.
(رعد می غرد و برق می جهند)
- رستم: گفتند، در پس هفت پرده به سوگ سیاوخش نشستہ ای.
سودابه: نشستہ بودم، گیسوان بریده و به کمر بسته و بازوان به نیش
دندان گزیده. (بازوان خونین و گیسوان بریده شده خود را
می نمایاند.) بدین جا شدم ایدر، تا برنسای شوی خویش
چون آن فرنگیس، زنجہ زخم. (ضجہ زنان تپانچہ بر روی
می زند.) هوی، هوی، هوی...،
توس، گیو، گودرز: کی بانو؟،
سودابه: آن کرفه که اندر است شویم؟،
رستم: مرگ سهراب و ریختن خون سیاوخش.
- سودابه: مرگ سهراب نی دانم که سیاوخش کشته به دست افراسیاب
جادو است و گرسیوز نابکار.
رستم: و کی اوسه گلین انباز با آنان.
سودابه: ناروا بود و ژاژ.
رستم: ناروا آن کو که رفتن سیاوخش به توران فراهم آورد؟،
سودابه: پیشانی نبشت.
- رستم: پیشانی نبشت؟
سودابه: بدین سان به خامه زد.
- رستم: گزافه...،
سودابه: از دهان سوتاپک، دخت شاه هاماوران، کی بانوی ایران
زمین؟،
رستم: از دهان سوتاپک تازیک.
- سودابه: پَه، پَه...،

سیاوخش کشته بی مهری است.

رستم:

کشته بی مهری است؟

سودابه:

بی مهری کی، پدر خویش...

رستم:

نسنجیده سخنی است، مرا دل سرشار از مهر سیاوخش بود.

کی کاووس:

بی پایه سخنی بود و دروج.

رستم:

بن بنما.

کی کاووس:

بنمایم.

رستم:

بشنویم...

کی کاووس:

(نور می رود)

پس نگاه

(کاخ کی کاووس، اندرونی، گهواره سیاوش در صحنه)

سیاوخش در گهواره گریان، کسی کاووس در کنار گهواره
خنجری آخته به دست، رستم در کنجی به نظاره)

کی کاووس:

ای کرین، ای بد آوا... و ای شیر خواره شوم پی، مام را
سر... چون مژده بارداری خویش بداد به شادی اندر شدم
سراپا، آخورسند گشتم که تخت و کلاه مرا خوتا یکی آمد
پس از من، پاد افره مند به آمدنت چشم دوختیم به شور، نه
ماه، نه روز و شبان، نه ها سر، تا به سر شد روزگار بارداری،
گاه زایش فرا رسید، پای به گیتی نهادی. شوم، هستی به
تنگ دیدی و مام به دنیای مردگان روان داشتی، به ماتم
نشاندی مرا... ای شوم گام شوم پی... ایدر برآتم، تا به تیغ
خنجر، سینه کوچک، بیک سیاهت اشکافم، تا تو از رنج
نداشتن مام آسوده گردی من از رنج دیدن تو زشت روی
رهایی یابم.

(خنجر را بالا می برد تا به سینه سیاوخش در گهواره)

بکوبد، اما رستم پیش آمده و میج دست وی را می گیرد.)

کی...

رستم:

رستم؟

کی کاووس:

رستم:

تیغ خنجر کی، سینه دشمنان را زینده بود، نی اشکافتن

سینه کوچک سیاوخش شیر خواره!

شوم پی است رستم، شوم پی.

کی کاووس:

- رستم: بہل، این بی خریدار سخن.
- کی کاووس: آمد و مام بہ دیار مردگان روان داشت.
- رستم: چہ کرفہ بود او را کہ بسیار زنان بر زارفتہ اند و بسیار کودکان بہ دامن تایگان بالیدہ اند.
- کی کاووس: آن کودک کہ مامش بہ زارود، شوم پی بود و اہرمنی.
- رستم: سخنی ایدون نشاید کی را.
- کی کاووس: ستارہ شناسان ستارہ اش دیدہ اند.
- (دوبارہ قصہ حوالت خنجر بہ میان گہوارہ می کند باز رستم مانع می شود).
- رستم: دست از این کودک بدار.
- کی کاووس: ایچ نشود کہ شوم پی بود و اہرمنی.
- رستم: می نماید کہ استواری بہ کشتن کودک؟
- کی کاووس: استوارم و پای فشار.
- رستم: ایدون بود درخواستی است مرا، پذیرا شوی آیا؟
- کی کاووس: چیست آن؟
- رستم: سیاوخش بہ من سپار.
- کی کاووس: چون شود؟
- رستم: بہ زابلستانش برم.
- کی کاووس: چون کنی؟
- رستم: پرورم و ہنر رزمش آموزم بہ جای پور خویش سہراب.
- کی کاووس: باید کہ پیمان کنی با من.
- رستم: چہ؟
- کی کاووس: چونش بری، نی سخن از وی گویی، نی بہ منش نمایی، ہرگز.
- رستم: پیمان کنم بہ آنچ تو فرمایی.
- کی کاووس: بہ تو اش سپارم.
- رستم: شاد زبی و انوشہ مانی و جاودان.
- (رستم خم شدہ و قنہاق سیاوش را از میان گہوارہ برداشتہ و بہ اغوش می کشد، نور می رود.)
- نگاہ

(رستم و کی کاووس و دیگران در صحنہ)

به تواس سپردم.

کی کاووس:

به زابلستانش بردم.

رستم:

بردی.

کی کاووس:

به پرورشش کوشیدم و آموزشش دادم.

رستم:

کوشیدی.

کی کاووس:

ببالید و برومند شد؟

رستم:

ببالید و برومند شد.

کی کاووس:

به بلخش آوردم.

رستم:

پیمان شکستی.

کی کاووس:

به بیچارگی.

رستم:

اندیشه از سرش به در کردن چاره بود.

کی کاووس:

اندیشه کجا؟ نیاز بود.

رستم:

نیاز...؟

کی کاووس:

به دیدار پدر.

رستم:

هان...!

کی کاووس:

به مهر توام چشم بود.

رستم:

به مهر آمدم پیمان شکستم بزرگش داشتم، به هفت روز

کی کاووس:

جشن و شادمانی

چه سود که آن شد؟

رستم:

چه؟

کی کاووس:

گویم...

رستم:

بشنوید...

کی کاووس:

(نور می رود)

پس نگاه

(کی کاووس لمبیده بر تخت، تواس در کنسارش، بیسغ و دا

زنان از اندرون)

چه پیش آمده بانوان مشکوی را؟

کی کاووس:

نی دانم...

تواس:

فرستید تا آگهی آورد.

- تن فرمایم
(می خواهد با زدن کف نگهبان را احضار کند که سودابه
سراسیمه وارد می شود، شیون کنان، زولیده موی،
خرائیده روی و پاره جامه)
سوناپک...
(سودابه خود را به پای کی کاووس می اندازد.)
این شیون و پرشیدگی...؟
سیاوخش، سیاوخش...
سیاوخش؟
پای به مشکوی نهاده بی دستوری.
دستوری مرا بوده.
این دستوری چون بدادی؟
سیاوش مرا پور است.
تو را بد خواه است.
این سخن نی دانم.
پای به مشکوی نهاده بزرگش داشتم و گرامی، پرسیدمش
به مشکوی ز چه شدی؟، گفت: دیدار توام نیاز آمد، پنداشتم،
مادرانه.
(سودابه می گرید)
- کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
کی کاووس:
سودابه:
- چون کرد؟
دو بارست.
چه کردی؟
تلاش بهر رهایی.
دست بداشت؟
پای فشرد.
بد کنش...
به من آویخت.
دیوفش...
نیارستم، ایستادن، جامه اش دریدم.
ناگروش...